

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یک مقدار عبارات را گفتیم از کتاب مرحوم فوائد طبق قاعده خودمان بخوانیم. عرض شد که ایشان در صفحه ۳۳ فرمودند که متعرض این که وضع عام و موضوع له خاص شدند. بعد متعرض این شدند که این را برای حروف گفتند و در بحث حرف و معنای حرفی وارد بحث شدند. در باب معنای حرفی ایشان و دیگران عادتاً به طور طبیعی دو مقام را متعرض می شوند. یکی خود تحقیق معنای حرفی که حقیقت معنای حرفی چیست و یکی هم به اصطلاح وضع در حروف که آیا موضوع له عام است یا نه؟ یا خاص است؟ لذا ایشان هم مثل بقیه وارد این دو بحث شده است. به طور طبیعی اقوالی که بین علمای ما بین اقوال عرض کردم از قدیم مطرح است، فقط چیزی که هست من خیال می کردم که مشهور بین علما وضع عام و موضوع له خاص است لکن امروز که فصول را نگاه می کردم به مناسبت معنای آلی که عرض کردم فصول دارد در فصول امروز نگاه می کردم ایشان به مشهور نسبت داده که وضع عام و موضوع له عام است. احتمال می دهم اشتباه کرده باشد. معروف و مشهور آن یکی است که موضوع له خاص است. علی ای حال اشاراتی هم خواهد شد.

ایشان فرمودند بحث این که اصلاً حقیقت معنای حرفی چیست ایشان متعرض سه تا قول شدند، نوشتند اقوال ثلاثه، خب طبعاً اقوال بیش از این است اما خب ایشان آن مقداری که بود. اصولاً دقت بکنید در این مسائلی که در این جور جاها وضع و غیر اینها این جور مباحث مثل مرحوم نائینی و کفایه و دیگران متعرض شدند غالباً نظرشان روی بحث هایی است که در حوزه های خود ما بوده و بحث هایی است که در حوزه های متاخر شیعه بوده است، این را خوب دقت بکنید. یعنی متعرض کلمات قدمای اهل سنت و اینها نشدند. وارد آن بحث نشدند، بیشتر جهت آن کلماتی که حتی مثلاً متاخرین شیعه که به تعبیر بنده از زمان وحید بهبهانی است وارد آنها هم نشدند. آن چه که متعارفشان بوده مثلاً مثل مرحوم نائینی یا کفایه بیشتر از زمان شیخ به بعد است. یک مقدار حرف های شیخ و بعضی جاها هم حرف

.....

های آشیخ حبیب الله رشتی و شاگردان شیخ و اگر هم قبلا، خود شیخ یا اینها هم آنچه که متعارف در کتاب قوانین بوده مثلا من باب مثال و چون فصول به عنوان به قول معروف به قول قدما حاشیه ای بر قوانین است و سعی کرده مباحث قوانین را تنقیح و تحقیق جدید بکند و همچنین کتاب برادر ایشان هدایة المسترشدين بیشتر نظر اینها در حقیقت به این کتابهاست یعنی چون من وارد بحث نمی شوم. اگر انسان بخواهد عبارات اینها را دقیقا معلوم بشود که اینها به کجا نظر دارند پیش فرض ذهنیشان و زمینه های فکریشان از این کتب است. مثلا کتب اهل سنت را دیده باشند یا قدمای شیعه را نه، همین کتاب است. حالا قدمای شیعه فرض کنید معالم مثلا. حتی کتب علامه را هم به نحو کامل ندیدند مگر کسی از آنها نقل کرده باشد و اگر هم متعرض کلمات عامه هستند در این مصادر متاخر شیعه آنچه نقل شده، مثل مفاتیح مرحوم سید مجاهد که اقوال اهل سنت را دارد یا اشارات مرحوم کلباسی که اقوال اهل سنت را هم دارد. خودشان مستقلا نه مصادر ظاهرا در اختیارشان بوده و نه برنامه شان اصولا این طوری بوده که اینها را ببینند. و لذا هم به لحاظ تتبع در کلمات این متاخرین امثال مرحوم نائینی مشکل دارد و هم به لحاظ این که یک افق محدود حوزوی شیعی هست یعنی وقتی اقوال را نقل می کنند نه درست نسبت داده می شود و نه درست احاطه به اقوال پیدا می شود و نکاتی که در آنها هست به هر حال ایشان سه قول نقل می کند. خب بعد از خود ایشان هم مثلا مرحوم آقای خوئی هم یک معنای چهارمی برای حروف گفتند که چهار تا می شوند و هلم جرا.

هو انه لا مائز بین المعنی الحرفی و المعنی الاسمی فی هویة ذاته و حقیقه، لا فی الوضع و لا فی الموضوع له،

خب این مبنائی است که عرض کردیم صاحب کفایه معتقد است که بین آنها فرق نیست.

بل المعنی الحرفی هو المعنی الاسمی

و باز هم سابقا عرض کردیم بحث اساسی که در اول بود بحث حروف بود و وضع حروف بود که حروف چیست لکن بعدها در کلمات علمای شیعه کلمه حرف تبدیل به معنای حرفی شد چون اینها معتقد شدند که معنای حرفی خودش یک معنای خاصی است. ممکن است کلمه اسم باشد مثل اداات شرط این و متی و اینها، اسم باشد لکن معذک کله با آن معامله حرف می کنیم لذا به جای کلمه حرف دیگه

.....
المعنی الحرفی را بکار بردند و إلا در ابتدا آنچه که منسوب به امیرالمومنین است اللفظ یا الکلمة اسمٌ و فعلٌ و حرف، آنی که بود عنوان حرف بود، بعد در تحقیقات علمی این عنوان را عوض کردند و شد المعنی الحرفی که اصولاً معنای حرفی دارای یک معنای خاصی است در مقابل معنای اسمی.

و به همین مناسبت هم بحثی راجع به فعل باز هم پیش آمد که در کتاب کفایه فکر می کنم در اوامر، یادم رفته کجای کفایه است، با این که درس گفتیم ایشان مثلاً منکر دلالت فعل بر زمان شده که فعل نه بمادته و نه بهیئته دلالت بر زمان نمی کند. این یک بخش از فعل است و إلا نکات دیگری هم در فعل مطرح است و عرض کردیم یک مشکلی که در کلمات آقایان هست این تقسیم حرف و اسم و فعل را اول می گویند لکن هر کدام را در یک جایی قرار می دهند. خوب بود که این کار نمی شد یعنی به این ترتیب فنی در می آمد. بحث اسم جای خودش، بحث حرفی در جای خودش یعنی همه در اول بحث وضع که واقع شدند این معانی را متعرض می شدند.

و کلّ من معنی لفظه (من) و لفظه (الابتداء) متحد بالهویه، و أنّ الاستقلالیّة بالمفهومیّة المأخوذة فی الأسماء، و عدم الاستقلالیّة ایشان تعبیر به استقلالی و عدم استقلالی کرده است. عرض کردم تا آن جایی که من می دانم، چون تتبع نکردم، این استقلالی و در مقابلش آلی، حالا ایشان عدم استقلالیّه نوشته. احتمالاً کلام مقرر باشد. برای اولین بار ما در فصول دیدیم یعنی در فصول این تعبیر را بکار برده و البته بعضی ها هم در توضیحاتش نوشتند که شاید مثلاً ناظر به کلام شیخ رضی نجم الائمّه باشد.

و أنّ الاستقلالیّة بالمفهومیّة المأخوذة فی الأسماء، و عدم الاستقلالیّة المأخوذة فی الحروف، لیس من مقومات المعنی الاسمی و المعنی الحرفی، فمرجع هذا القول إلى آخره که هر دو، البته ایشان باز ما لا یستقر گفته لکن عرض کردم در کتاب فصول و ظاهراً به تبع ایشان در کفایه هست، وقتی ما بالتبع می گوئیم معنایش این نیست که کفایه از ایشان تبعیت کرده است. این اصطلاح را من توضیح بدهم. وقتی کتاب فصول یا قوانین در حوزه متعارف بود همان تعابیر متعارف می شود. بحث تعارف است نه بحث تبعیت، نه این که مثلاً صاحب کفایه، در حوزه نجف این مطلب متعارف بوده، البته کتاب فصول در غیر حوزه نجف هم بود یعنی اگر آقایان بخواهند حقیقت کلمات اینها را ببینند یک چند کتابی که نزدیک اینها بوده، البته از زمان کفایه اضافه بر رسائل خب تقریرات مرحوم شیخ هم مطرح نظر

.....

بوده و حالا از شاگردان مرحوم شیخ هم بیشتر روی مرحوم آقا شیخ حبیب الله رشتی، گاهی هم روی مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی معروف به مُکَفَّر چون تکفیرش کردند، محقق تهرانی گاهی هم از ایشان مطالبی نقل می کنند لکن محدوده کار همین است یعنی محدوده کار ۱۰۰، ۱۵۰ سال قبل از خودشان است. به کارهایی که شده. با این که در مفاتیح و اینها اقوال اهل سنت را هم دارند و از کلمات اهل سنت هم نقل کردند لکن نه به آن مصادر مراجعه کردند و نه آنها را هم تنقیح و تحقیق کردند. من چند بار عرض کردم مجرد صرف نقل قول کافی نیست، آن چه که بیشتر اهمیت دارد تحلیل و توضیح آن کلام است. به مجرد این که بگوییم قال فلان و قال فلان این مشکل علمی را درست نمی کند و بحث علمی درست نمی کند. این که چرا فلانی این حرف را گفت و دیدگاه آن آقا در این مطلب چه بود این تاثیرگذار است. علی ای حال فکان کل منهما فی حدّ نفسه و لذا کل منهما فی حدّ نفسه يجوز استعماله فی مقام الآخر إلا أن الواضع لم يجوز ذلك، حالا عرض کردم این بحث در خود کفایه هم آمده چون به صورت إن قلت که اگر من و ابتدا یکی باشد باید صحیح باشد استعمال احدهما مکان آخر. بعد در کفایه دارد که من وضع شده علی أن یلاحظ آلیا، و ابتدا وضع شده علی أن یلاحظ استقلالیا، این علی را هم به معنای شرطیت گرفتند. بعد از کفایه هم ما شا الله اشکال زیاد شده که این شرط را چه کسی وضع کرده، واضع کی بوده، و اصولا این شرط نافذ است یا نافذ نیست و لذا عده ای برداشتند در شرح عبارت ایشان نوشتند مراد غرض است نه مراد شرح است. غرض این بوده. و ممکن است، عرض کردم اصل این مطلب. حالا می گویم چون این مطالب ریشه دارد البته من باز به صاحب کفایه نسبت نمی دهم. ممکن است کفایه این نقل را جای دیگه دیده. در این چاپ قدیمی که از کتاب شرح کفایه است چاپ قدیمی چاپ سنگی با حواشی میر سید شریف جرجانی است، با حواشی میر سید شریف جرجانی ایشان در آن جا در حاشیه إن قلت دارد، إن قلت که معنای من و ابتدا که یکی می شود. ایشان همین جواب را می دهد، همین جواب که در کفایه آمد. آیا کفایه این مطالب را از این حاشیه میر سید شریف گفته؟ من فعلا نسبت نمی دهم چون احتمالا کس دیگری از حاشیه میر سید شریف نقل کرده و کفایه هم از ایشان گرفته است. به هر حال اصل این مطلب در آن جا آمده است و ممکن است اصولا نظر ایشان حتی غرض هم نباشد. نظر میر سید شریف این باشد که اصولا واضع وقتی وضع می کند از زوایای خاص می بیند. این دیدن زوایای خاص تاثیر دارد یعنی نه حالا شرط

باشد یا غرض باشد یا انگیزه باشد، نه، فرض کنید مثلاً من باب مثال وقتی که چوب را می بیند اگر به این صورت معین باشد میز می گوید، اگر به شکل دیگری است صندلی می گوید لذا میز را به جای صندلی بکار نمی برد و صندلی را هم به جای میز بکار نمی برد، در بحث حروف مراد این آقایان این است که واضع وقتی که این مفهوم که قبلش چیزی نیست. عرض کردم متعارف ما الان من را برای ابتدا می گیریم، یاد می آید از سابق که در مغنی می خواندیم یا می گفتیم پانزده معنا برای من ذکر کرده بود. به نظرم پانزده معناست. پانزده معنا در باب اول مغنی برای لفظ من ذکر کرده است و چند بار هم عرض کردم بعدی ها غالباً آمدند گفتند تعبیر به ابتدا هم خیلی دقیق نیست، برای این که یک جامعی باشد بین این معنا و معانی دیگر، چون یک بحثی که اخیراً هم در کلمات عده ای از اعلام ما مخصوصاً مرحوم محقق اصفهانی، اینها سعیشان بر این است که همه معانی که گفته شده ارجاع به یکی بدهند مثلاً در باب مفاعله ایشان به مناسبت بحث ضرر و ضرار سعی می کند معانی متعدد باب مفاعله. چون عرض کردم برای مفاعله فرض کنید در همین شرح شافیه اگر مراجعه بکنید سه تا یا چهار تا معنا را علی ما ببالی ایشان برای باب مفاعله ذکر می کند. آن وقت یک محاوله ای، یک سعی ای اخیراً شده، آقای سیستانی هم در همین رساله لا ضرر دارند که تمام معانی را به یک معنا ارجاع بدهند. ما هم آن جا متعرض شدیم که انصافاً این بحث خیلی علمی نیست.

یکی از حضار: خود مغنی هم به الصاق می رساند.

آیت الله مددی: ایشان در باء ۱۴ معنا علی ما ببالی نقل می کند. اولش الصاق است، بعد می گوید و لم يذكر البصريون غيره، بصری ها غیر از الصاق را چیزی نگفتند که بقیه هم یک نحوه الصاق است. آن وقت معانی دیگری را که نقل می کند، البته چون ایشان معانی دیگری هم دارد.

یکی از حضار: ارجاع معانی متعدد ذیل هر ریشه را تقریباً سعی می کنید برگردانید. چه اشکال دارد همین مبنا را در مورد حروف هم

قائل بشویم؟

آیت الله مددی: اشکالی ندارد، واقعیت علمی مطابقتش هست یا نه، بحث اشکال نیست، بحث وضع لغت است. حالا چون من در بحث لاضرر متعرض شدم و کلمات شافعی را هم اصلاً خواندیم. عبارت ابن حاجب در شافعی را خواندیم و سرّ این که ارجاع آنها به یک معنا با یک مشکلات تاریخی روبروست، اشکال عقلی که ندارد. جایش هم این جا نیست لذا الان در کلمات عده ای، حالا یا معاصرین بگویم یا یقارب عصرنا بگویم، غالباً به جای ابتدا نشویه می گویند. این تعبیر شاید دقیق تر باشد. یعنی من، یعنی نشویه به قول خودشان، از کجا نشئت گرفته است. این ابتدا را هم شامل می شود. معانی دیگر را هم شامل می شود. این معنا به نظر من شاید لطیف تر باشد، همین الصاقی را که بصری ها یا سیبویه گفتند ما هم در همان جا در توضیحش عرض کردیم که ممکن است یک نحوه الصاقی را ما در باء قائل بشویم. البته در این چهارده معنایی که برای باء ذکر کرده چهاردهمش زیاده است و تاکید، التأكيد و الزائدة، آن چهاردهم جای خودش. آن هم الصاق تاکید است، نه این که الصاق نباشد چون ایشان چهاردهم را زائده گرفته آن بحث جای خودش. مثل آن معانی دیگر مثل مبادله و حتی تبعیض، ایشان تبعیض را هم ذکر می کند، و امسحوا برئوسکم، ایشان تبعیض را هم ذکر می کند، تصادفاً می گوید اثبته الکوفیون و الاخفش من البصريون. چون اخفش در این جا اخفش متوسط ابوالحسن است، چون سه تا اخفش معروف است، مجموعاً دوازده تا هستند، اخفش دوازده تا هستند. علی ای حال این اخفش وسط که اهل بصره است ایشان شیعه است، کوفیون هم که شیعه هستند. اثبته الکوفیون و الاخفش من البصرین. اخفشی که در این جا عند الاطلاق هست اخفش اوسط است، ابوالحسن علی ابن کذا، اسمش یادم نیست. علی ای حال همان بحثی که عرض کردم روح تشیع تاثیرگذار بوده، چون تمسک به آیه بوده، فامسحوا برئوسکم که مسح بعضی از رأس باشد، کوفیون که به اصطلاح شیعه بودند. علی ای حال اخفش اوسط ایشان هم شیعه است. اخفش اوسط هم عند الاطلاق به همین اوسط می خورد.

علی ای حال کیف کان دقت کردید پس این بحثی را که ایشان می کند این است که ایشان نشویت و منشا را می بیند. نشویت را هم عرض کردم یک معنایی است که خودش فی نفسه نسبی است یعنی خودش را فی نفسه تصور نمی کند. این نشویت را به این معنا که قبلش نبوده. عدم مسبوقیت. اگر این معنا را لحاظ کرد که قبلش نبوده. خود این معنا را فی نفسه لحاظ کرد می گوید ابتدا یا نشویه،

اگر این معنا را می خواست لحاظ بکند در طی دو چیز یعنی حالا اجمال ما چون یواش یواش می خواهیم وارد بشویم اینها اصلا می گویند در حین وضع هم در حقیقت اینها یک اختلاف ماهوی دارند، یعنی بین اسم و حرف و دو واژه یا دو لفظی که دارای یک معنا باشند اینها در واقعشان یکی است اما در نحوه بیان و در نحوه جعل فرق دارد. شما مثلا اسم را مثلا صندلی، مثلا صندلی می گوید، اما فرض کنید معنای حرفی را وقتی می خواهید بگویید معنای حرفی را استعلاء نمی گوید. همین استعلاء را دو تا دستتان را روی هم می گذاریم تسبیح را روی دست می گذارید، یعنی بعبارة آخری این نکته این است که حتی همین استعلاء را بخوانید با حرف بگویید یا مثلا تسبیح را در مشتتان می گذارید و فی می گوید، تسبیح در دست من است. لفظ فی را بکار می برید به معنای ظرفیت که عرض کردم ظرفیت احتواء و احاطه شیء بر شیء دیگری است به حیثی که چیزی از او خارج نباشد مثلا اگر این تسبیح نصفش بیرون باشد نمی گویند ظرفیت، نمی گویند فی الید، این باید احتواء به این صورت باشد. این را آقایان در تفسیر ظرفیت دارند که باید تمام آن ظرف محتوی بر مظروف باشد، چیزی از مظروف هم خارج نباشد، خارج از ظرف نباشد. آن وقت ببینید اینها آمدند این نکته را بررسی کردند که حتی شما در مقام وضع مخصوصا در مقام وضع برای بچه وقتی که چون عرض کردم یکی بچه و یکی هم قبائل دور افتاده، در بچه شما این را نمی گوید زید فی الدار مثلا، یا آب در لیوان، این را با یک عمل خارجی، این که آمدند گفتند وضع و موضوع له خاص است یعنی آمده لفظ فی را، لفظ ابتدا را برای مفهوم نشویت. یعنی این مفهوم کلی که قبلش چیزی نباشد. خب این را می شود تصور کرد که قبلش چیزی نباشد. البته تصورش هم باز یک طرفی می خواهد اما اگر بخواند بگوید من را چون دید وقتی که می خواهد لفظ من را بکار ببرد این جا همان نشویت را می گوید اما در ضمن. مثلا می گوید من این تسبیح را از این جا کشیدم، مسح را از این جا کشیدم. این نشویت یعنی قبلش نبوده لکن این قبل نبودن را با یک طرفین اثبات می کند. این که نجم الاثمه رضی می گوید یوجد المعنی فی غیره مرادش این است. شما وقتی می خواهید این را هم به بچه تفهیم بکنید تفهیم شما هم به این صورت است. یعنی به یک صورت خارجی است، این طور نیست که بگویید ابتداء یا نشویت، این را مثلا می گوید این نشو از، این از لفظ فارسی است. در لغت عربی چون هم از گفتند و هم عن گفتند، هر دو را بکار بردند. باز در لغت عربی آمد گفت که مجرد نشویت کافی نیست، یک نوع تجاوز

هم هست، آن جا عن بکار بردند، لذا در حدیث نگفتند حدّثی من، من نگفتند، عن گفتند. این سرّ این که الان محدّثین تقریباً بالای ۹۵ درصدشان، چون این بحث در کتب اهل سنت هست، ما نداریم. بالای ۹۵ درصدشان می گویند عننه مساوق با اتصال است، اگر این اصطلاح را شنیده باشید، عننه مساوق با اتصال است یعنی گفت علی ابن ابراهیم عن ابیه یعنی از پدرش شنیده است، نمی گوید من ابیه، عده کمی از علمای اهل سنت هستند، در شیعه نسبت داده شده، این یکی از بحث های خیلی فنی و یکی از بحث های تاریخی مهم است که در حدیث فوق العاده تاثیرگذار است چون عده ای بودند که می گفتند عننه اعم از اتصال است، من گفتم عن علی ابن ابراهیم. نگفتم که من شنیدم. ممکن است در کتابش دیدم. دقت کردید؟ و لذا عرض کردیم اینها کلمه عن را، ما در فارسی از می گوئیم، هم من را از معنا می کنیم و هم عن را از معنا می کنیم. از آن تجاوز کرده یعنی این را نگاه نکرده که تیر از قوس و کمان خارج بشود. مبدأ حرکت تیر از کمان است. این را نگاه نکرده منشأیت را. نگاه کرده که تیر از کمان رد شده است. ببینید! در منشأیت این نکته مجاوزه است، معانی حروف را اگر دقت بکنید، و لذا خود حق هم در مقام همین است، انصافاً حق همین است که عننه مساوق با اتصال است. عرض کردم در بعضی از اصطلاحات اهل سنت، البته می گویند در قدمایشان من ندیدم ولی در متاخرین دیدم. مثلاً شما می خواهید حدیثی را نقل بکنید می گوئید در مقام چند تا روایت است. یکی ما فی الکافی، اگر گفتید فی الکافی یعنی از کتاب کافی نقل می کنید اما اگر گفتید ما عن الکافی، تا عن گفتید یعنی با سند از کافی نقل می کنید، خیلی دقت ها و ظرافت ها هست. لطیف هم هست. این به خاطر این که و اعلموا أن حدیثکم هذا دینٌ فانظروا عمن تاخذون دینکم، در امور حدیث این دقت ها را بکار بردن نکته فنیست این بود که این ها مثل وضع نیست، این ها نکته دینی و احکام الهی و وظیفه الهی است.

پس بنابراین در معانی حرفی آمدند یک ظرافت، این ظرافت را چجوری ملاحظه کردند؟ با طرفین. این که مرحوم نجم الائمه رضی می گوید در باب حرف خودش هیچی نیست، طرفینش هستند. شما می گوئید انگشتم است از ته ناخن کشیدم. از این جا کشیدم. ببینید! آن چه که وجود دارد ناخن شما و دست شماست. از وجود خارجی ندارد. این معنا را مرحوم نجم الائمه رضی تعبیر به مسئله ایجاد المعنی

فی غیره کرده است و این برای وضع حرف بوده. آنی که به امیرالمومنین نسبت داده شده این در حرف بوده اما این را به معنای حرفی گرفتند. کلاً به معنای عام گرفتند.

یکی از حضار: در این کتاب های سنی وقتی راوی عن گفته بعد می گوید شفاهاً یا فلان یا سماعاً، بعد آن حاشیه نوشته که این تدلیس را نفی کرده. اگر عن ظهور در همین بود دیگه لازم نبود این را بگوید و توضیح بدهد.

آیت الله مددی: آن جا جایی است که شخص متهم به تدلیس است این حرف را می زنند، چون در اهل سنت، من چند دفعه گفتم. در علمای ما هم دیدم، حتی بزرگان نوشتند مثلاً اهل سنت درباره کسی گفتند کان یدلس، کان مدلسا، این را تضعیف گرفتند. تدلیس تضعیف نیست، اشتباه نشود. تدلیس تضعیف نیست. و بعضی از ائمه شان بهشان مدلس گفتند، ائمه شان هستند اما مدلس اند چون تدلیس در اصطلاح اینها در تاریکی راه رفتن است. در تاریکی حرکت کردن است. دلس یعنی تاریکی، مثل غلس، مثل غسق، اوج تاریکی را دلس می گویند، اصطلاحشان دروغ نیست، اشتباه نشود. ما شیعه ها به این معنا اشتباه شده، دو تا فرهنگ است و دو تا فرهنگ با همدیگر خلط شده است. در این که شما می گوید زالت شبهة التدلیس دارند. در کسانی که مدلس هستند، مطلقاً این را نمی گویند. زیاد دارند، لکن در افراد مدلس می گویند. آن وقت مدلس در اصطلاح آن ها کسی است که مطلب را درست نقل کرده لکن سند را نمی آورد. تاریک می آورد لذا از شما می پرسند تو خودشی؟ می گوید نه از فلانی. گفتم یک جا دارد که سه تا واسطه بود. یک کسی گفته بود عن فلان، گفتند خود این گفته از فلانی. تصادفاً این گوینده در بصره بود آن که گفته بود در شام بود. این از بصره به شام رفت تا آن آقا را ببیند، بهش گفت یکی از قول تو نقل کرده، تو خودت شنیدی؟ گفت نه از فلانی شنیدم. آن یکی در بغداد بود باز تا بغداد آمد، از او شنیدی؟ گفت بله من شنیدم. این همه هم ثقات بودند. اشتباه نشود، این را در کتب اهل سنت در تدلیس دارد. تا سه مرتبه تدلیس کردند. می شود و پیش می آید. لذا اگر کسی که متهم به تدلیس است بگوید سمعتُ تصریح می کنند، مثل این شرح فتح الباری مال شرح صحیح بخاری مال حافظ به قول خودشان. حافظ عند الاطلاق مرادشان ابن حجر صاحب فتح الباری است. ابن حجر تصریح می کند صرح بالسماع فزال شبهة التدلیس، این که شما شنیدید این است. این هم توضیح مطلب.

پس در این جا این حالا تعبیر ایشان ما یکون قائما بذاته فکانه شرط، شرط نیست. مرحوم آقای نائینی هم اگر این مطلب درست باشد. عرض کردم آقای خوئی و دیگران اشکال کردند، چون اینها خیلی گفته شده است. در حقیقت گفتند غرض و داعی و انگیزه. انگیزه او بوده و توضیحی که من عرض کردم زاویه دید است یعنی این در این زاویه آن لفظ فی را قرار داده، در این زاویه. و عرض کردم با اختلاف زوایای نظر یا با اختلاف حالات اسماء عوض می شوند. فرض کنید چوب است که میز می شود یا صندلی می شود. نمی شود بگوییم صندلی مراد ما میز باشد، بگوییم میز مراد ما صندلی باشد. حتی اگر بخواهیم چون کسی روی صندلی نمی نشیند. مثلا بگوید روی میز نشستم یا روی صندلی، خب این اصلا غلط است. شرط نیست، شرط نکرده. این شرط نیست. غرض و انگیزه هم نیست. چون آقایان غالبا به غرض تفسیر کردند یا انگیزه به فارسی. انگیزه هم نیست. این زاویه دید است، اگر آن معنا را فی نفسه دیده یعنی عدم مسبقیت. این را فی نفسه دیده می گوید ابتدا، می گوید نشویه، اگر این را در ضمن دیده می گوید با انگشت از این جا مسح کردم و لذا وقتی می خواهد این را به بچه تفهیم بکند با عمل خارجی، همین جوری مثلا می تواند بگوید قبلش چیزی نباشد، می توانیم این را بگوییم. عمل خارجی نمی خواهد، عدم مسبقیت عمل خارجی نمی خواهد، اما از را که می گوید عمل خارجی می خواهد. می گوید از این جا شروع کردم. پس این که مرحوم نائینی نوشته فکانه شرط من قبل الواضع، ماخوذ فی ناحیه الاستعمال، نه این شرط نیست، این اصلا دید است و زاویه دید است. زاویه جعل است. آن معنا را دیده، یک لفظی بازایش جعل کرده و این معنا را دیده لفظ دیگری به ازایش جعل کرده. سر این که آمدند گفتند موضوع له هم خاص است مال همین است چون می گویند موارد از فرق می کند. سرت من البصره، مسحت من راسی، چون مواردش فرق می کند لذا موضوع له این موارد است و اصولا در باب وضع درست است که معنای مسح است لکن وقتی که می خواهد مسح بکند آن چیزی را که ملاحظه می کند چون قائم به غیر است، نه قائم به غیر. ایشان نوشته قائما بذاته، این قائما بذاته را غالبا در عرض بکار می برند، در معنای حرفی بکار نمی برند، اشتباه نشود یا به قول آقایان در وجود رابطی، این جا وجود رابط است نه رابطی، آن قائما بذاته را غالبا در وجود رابطی بکار می برند. حالا به هر حال این یکمی چون مقرر اینها را نوشته خیلی با مرحوم نائینی مناقشه نمی کنیم، احتمالا سهو القلم های مقرر باشد، علی ای حال این معنا را هم عرض کردم در

کفایه هم ایشان نظرش به کفایه است. من امروز مدت ها هم بود فصول ندیده بودم، امروز چون من هی نقل می کردم گفتم حالا خودم نگاه بکنم واقعا ایشان آلی و استقلالی نوشته؟ چون از سابق در ذهنم بود که نقل می کردم. دیدم ایشان اصلا این را به مشهور نسبت می دهد و فکر می کنم اشتباه کرده باشد. این این طور نیست که ایشان می گوید فرقی بین این دو تا نیست و هر دو عامند. فکر می کنم ایشان اشتباه کرده است.

ماخوذٌ فی ناحیه الاستعمال من دون أن يكون ماخوذاً فی حقيقة المعنى /

البته این حالا در ناحیه معنا را بررسی کرده، ان شا الله می آید در ناحیه. چون ایشان دو بحث دارد، یک بحث در معنای حرفی، یک بحث این است که کذا باشد.

معنای دوم هو أنه ليس للحروف معنى أصلا، بل هي نظير علامات الإعراب من الرفع والنصب والجر، حيث إنّ الأوّل علامة للفاعليّة، و الثّاني علامة للمفعوليّة، و الثّالث علامة للمضاف إليه، من دون ان يكون لنفس الرفع والنصب والجر معنى أصلا، فكذاك الحروف بعد ایشان این مطلب را توضیح می دهد.

و من المعلوم: أنّه في مقام التفهم و التفهم لا بدّ من علامة، بها يقتدر على تفهيم المخاطب ما أريد من الدار و البصرة من اللحظات، فوضع الإعراب علامة لملاحظة الدار بوجودها العيني

مثلا گفته اشتریتُ الدار فی البصرة مثلا

فتقع حينئذ مبتدأ أو خبرا فيقال: الدار كذا، أو زيد في الدار، و وضعت كلمة (من) للعلامة على أنّ الدار أو البصرة لوحظ كونها مبتدأ السّير، و (إلى) علامة كونها ملحوظة منتهى السّير، و كلمة (في) علامة لكونها ملحوظة بوجودها الأيني المقابل لوجودها العيني، فليس لكلمة (من) و (إلى) و (في) معنى أصلا، بل حالها حال أداة الإعراب، من كونها علامة صرفة لما يراد من مدخولاتها، من دون ان يكون تحت قوالب ألفاظها معنى أصلا. و هذان القولان نسبا إلى الرّضى رحمه الله لأن اختلاف عبارته يوهم ذلك.

من عرض کردم، این عبارت مشعر به این است که نائینی عبارت رضی را دیده است اما ظاهراً عبارت رضی همان مطلب اول است. رضی می گوید فی نفسه معنا ندارد. ایشان شاید خیال کرده مثل اعراب است مثلاً. یعنی فی نفسه چیزی نیست، ما به الازاء ندارد. سقف هست، من هستم، صندلی هم هست، من روی صندلی هستم. این رو چیز خاصی نیست، سقف بالای سر من است، دقت بکنید! این بالا این است. انتزاعی هم نیست، اصلاً هیچی نیست. مراد ایشان که معنا هیچی نیست مراد ایشان یعنی فرض کنید لفظ کتاب را شما به ازای این قرار دادید، لفظ تسبیح را به ازای این قرار دادید. به ازای لفظ فی چیزی قرار ندادید، ایشان خیال کرده که مراد مرحوم نجم الائم، چون رضی یکمی اخذ و رد دارد. حالا دیگه نمی دانم احتیاج هست عبارتش را بخوانیم یا نه، یکمی، لکن آنی که ایشان دارد ما یوجد المعنی فی غیره به نظر من خیلی واضح است. حالا تصادفاً اگر مرحوم آقای نائینی این را خطاری بگیرد، چون معنای خطاری را بعد مرحوم نائینی می گوید معانی حروف خطاری هستند. اگر این معنای خطاری را به رضی نسبت می داد شاید بهتر بود. معنایی که خود ایشان قبول کردند.

لأن اختلاف عبارته یوهم ذلك. مراد رضی این است که معنا ندارد، کتاب و این، تسبیح و این، مشخص است. فی چیست؟ سقف بالای سر من است، من زیر سقف، من معنایش واضح است، سقف هم واضح است، این زیر چیست؟ من زیر سقف هستم. من روی صندلی. آنی که در باب معنای حروف منشا مشکل شده این است. اصلاً اصل مشکل در باب معنای حرف این است که ما به الازاء کلمه زیر چیست؟ می گوید یک معنایی است که قائم به طرفین است. قائم نه، وجود در طرفین فقط دارد. خودش فی نفسه وجود ندارد. خودش فی نفسه هیچی نیست. این لحاظ طرفین را که شما می کنید و طرفین را می بینید از این معنا را در می آورید. مثلاً من روی صندلی نشستم. من زیر سقف هستم، خب دو قدم آن طرف تر در حیاط می روم من زیر سقف نیستم. زیر چیزی نبود که مثلاً ایجاد بشود یا نشود. آنچه که من بودم من بودم و سقف بودم. یک نسبت با سقف پیدا کردم گفتم زیر سقف، این نسبت از بین رفت و حالا زیر سقف نیستم و لذا انصافاً عرض کردیم حروف یک مقدار اسرارآمیز است به این لحاظی که عرض کردم انصافاً جنبه های اسراری دارد.

البته این سومی را هم بخوانیم:

هو انّ للحروف معانی ممتازة بالهویة عن معانی الأسماء، و يكون الاختلاف بين الحروف و الاسم راجعا إلى الحقيقة، بحيث تكون معانی الحروف مبیّنة لمعانی الأسماء تباينا کلیّا

خود ایشان مبنایش این مبنای سوم است که حقیقت معنای حرفی با حقیقت معنای اسمی فرق می کند. البته یک بحث دیگری که به طور متعارف هست در عده ای از این کتب ادبی هم دارند چون ایشان هم اسم بردند. یک بحثی هست که اصلاً سرّ انحصار کلمه در سه تا چیست؟ این که الکلمة إما اسمٌ أو فعلٌ، بعضی ها این را به حصر عقلی زدند. بعضی ها زدند به استقراء و بعضی ها این را به کلام امیرالمومنین زدند یعنی تعبد. چون شما در لغت فارسی نگاه بکنید برای اقسام کلمه نه تا نوشتند، قید و صفت و فلان، مثل ما نیستند که عرب ها سه قسم کردند و انصافاً هم احتمالاً با قطع نظر از سند و اینها، چون آن حدیث واقعا اگر بحث بشود هم به لحاظ مصدر و هم بعدها به لحاظ سند بحث بشود خوب است. بحث های متن هم دارد، چون متنش اختلاف دارد، بحث های معنا و مضمون حدیث دارد. در این کتاب اشتقاقش ایشان نوشته. من دیدم به نظرم می آید رساله هایی قبل از ایشان نوشته شده باشد درباره این حدیث، بحث های متفرق دیدم اما این که رساله هم به نظرم در باب این حدیث دیدم، البته آقای رامهرمزی مثل بقیه بیشتر خودشان تالیف کردند چون ایشان شاگرد شاگرد مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی هستند. همان سبک و روش ایشان را دارند و خود ایشان هم انصافاً همین کتاب اشتقاقش به طریق قدما نوشته. کتاب خیلی نافع است، خیلی موجز و خیلی الفاظ کلمه به کلمه را با دقت بکار برده، خیلی با دقت. همین طور برای خودش صحبت بکند نیست، خیلی با دقت و ظرافت بکار برده است رضوان الله تعالی علیه. رسائلی هم از ایشان چاپ شده، یکیش را هم ما به مناسبتی متعرض شدیم در بحث استصحاب، چون ایشان هم مبنای مرحوم استادش شیخ هادی را دارد که حدیث لا تنقض ناظر به قاعده مقتضی و مانع است، ربطی به استصحاب ندارد. ایشان در آن رساله اش این مطلب را اثبات کرده و توضیحاتش را ما در بحث استصحاب عرض کردیم. انصافاً هم خب خیلی نوشته های ایشان خیلی دقت کافی دارد. به هر حال این بحث اگر دنبال بشود خیلی خوب است و انصافش واقعا بی ربط نیست که ما اگر نص و تعبد بدانیم انصافاً این فوق العاده در لغت عرب تاثیرگذار بوده. اصولاً لغت عرب قوامش واقعا به قرآن است. اگر قرآن نبود ما چیزی به نام لغت عرب الان نداشتیم، لهجه های محلی بیشتر بود. عامل

.....

وحدت دنیای عرب انصافاً قرآن بوده، اگر قرآن نبود. الان لغت عرب پنجمین لغت بین المللی رسمی است و همین طور هم هست و در دنیای قبل از قرون وسطی اصلاً لغت علم، لغت عربی بود. عرض کردم این کتاب قانون شیخ الرئيس به عربی در آلمان چاپ شده، همان گوتنبرگ که مخترع چاپ است.

علی ای حال چون ایشان قائل به مبنای سوم است اختلاف بین معنای حرفی و اسمی فردا ان شا الله شرح مبنای ایشان

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين